

سهم دیوان سالاران ایرانی

در اعتلای فرهنگ و تمدن ایران دوره مغول

بخش دوم - فریبا اعظمی

در طول تاریخ، دیوان سالاران ایرانی از روحیه محافظه کاری ژرفی برخوردار بوده اند که این ناشی از تغییر حکومت ها و عدم تعویض دیوانسالاران و تداوم آن ها در نظام های مختلف بوده است. بر خوررداری از چنین روحیه محافظه کارانه ای بود که آنان توانستند، نه تنها رفتار حکام و سلاطین کافر را تحمل کنند بلکه به تدریج رفتار آن ها را تعدیل کرده و سرانجام آن ها را به دین خود در آورند.

جوینی ها نیز از چنین روحیه ای به دور نبودند. در زمان هلاکو و اباقا جلسات شور و مشورت و همچنین صدور احکام در بتخانه ها انجام می شد که ارکان دولت و دیوانیان مسلمان نیز ناچار به حضور در این مکان ها بودند، چنانچه در سال ۶۷۹ ه. ق حکم مشارکت مجدالملک یزدی و خواجه شمس الدین در امور دیوان در بتخانه مراغه صادر شد. ۳۴ از دیگر مثال های روحیه محافظه کاری خواجه شمس الدین این است که وی سه بار کاسه شراب را به اباقا داد، ولی ایلخان امتناع کرد، سرانجام در بار چهارم بود که اباقا کاسه را گرفت. ۳۵ نمونه ی دیگر این است که اباقا وی را مجبور به خوردن گوشت حرام کرد و خواجه هم مجبور به خوردن آن شد. ۳۶ چه بسا با امتناع کردن خواجه از خوردن آن، دودمان وی بر باد می رفت و با از بین رفتن آن ها نفوذ ایرانیان در دربار نیز کاهش می یافت. خواجه با حضور در دربار و ارتباط داشتن با ایلخانان می توانست در برابر هجوم هایی که به اسلام و ایرانیان می شد، دفاع کند و به تقویت اسلام بپردازد. انگیزه ی آنها این بود که بیگانه و کافر همکاری می کردند، این بود که می خواستند آن ها را به سوی قالب های سنتی حکومت رایج در ایران و نیز کاهش تحمیلات مغولان بر مردم بومی سوق دهند.

بعد از فوت اباقا، خواجه شمس الدین جهت روی کار آمدن یک ایلخان مسلمان تلاش زیادی کرد و به گفته شبانکاره ای «در این کار جان بر میان بر بست». ۳۷ با روی کار آمدن احمد تکودار، در اثر تلقین خواجه شمس الدین و دیگر بزرگان ایرانی بود که وی فرمان

مطلع از تمامی سیاست ها و تدبیرهای لازم و مردی به تمام معنی فروتن بود». ۴۶ منابع فضایل و خصایص جوینی ها را ستوده و آن ها را عادل و نیک سیرت معرفی کرده اند. ۴۷ این خانواده در دولت مغول همانند آل برمک در عصر خلفا همه اهل فضل و ادب و ارباب جود و کرم و هنر پرور و علم دوست بودند مجالس ایشان میعادگاه علما و فضلا و شعرا و بالاخره همه نیز مانند آل برمک، یکبارگی مقتول و منکوب گشتند و خانمان ایشان از بیخ برافکنده شد. ۴۸

صدرالدین زنجانی

با جلوس گیخا تو در سال ۶۹۱ ه. ق وزارت به صدرالدین احمد خالدي زنجانی داده شد و لقب «صدرجهان» گرفت. برادر وی، قطب الدین نیز به مقام قاضی القضاتی رسیده و لقب «قطب جهان» به وی داده شد. علاوه بر منصب وزارت، مهتری طلابی و یک تومان سپاه نیز در اختیار صدرالدین گذاشته شد و وی را «جمع میان وزارت و امارت دست داد». ۴۹ در زمان ایلخانان وی تنها وزیری بود که هم مقام وزارت و هم امیرالامرای را داشت و این نشان دهنده ی قدرت و نفوذ وی در دربار مغولان بود. با روی کار آمدن این دو برادر، اداره مملکت در اختیار این خانواده و دیگر کارگزاران ایرانی قرار گرفت که حاکی از قدرت گرفتن ایرانیان در این عصر و به بارنشستن تلاش بزرگان و دیوانیان پیشین ایرانی بود.

خواجه شمس الدین

و دیگر بزرگان ایرانی جهت احیای ایرانییت و از بین رفتن فرهنگ مغولی، طبق سنت ایرانی به احمد تکودار لقب سلطان دادند و همچنین از وی خواستند که طی حکمی به جای «یرلیغ» و «ایلچی» که لغاتی مغولی بودند «فرمان» و «رسول» گفته شود.

صدرالدین در همان ابتدا نه تنها در امور مهم مملکت با امرا مشورت نمی کرد بلکه دست آنها را از تصرف در امور مملکت کوتاه کرد. ۵۰ صدرجهان و عمال وی هر روز بیش از پیش بر نیروی خود در سراسر مملکت می افزودند. وزیر جهت جلب قلوب مردم، دست به بذل و بخشش زد و هر چه را که به دستش می رسید، در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا صرف می کرد. ۵۱ وی در بذل و بخشش حتی از ایلخان نیز پیشی گرفت، بدین ترتیب وزیر هواخواهان بسیاری گرد آورد. در سال ۶۹۲ ه. ق عده ای از امرا و جمعی از بزرگان

هایی در جهت موازین ایرانی - اسلامی صادر کرد و دستور خراب کردن بتخانه ها و کلیساها و تبدیل آن ها به مساجد را داد. وی همچنین دستور حذف مواجب اطباء و منجمان یهودی و مسیحی از دیوان اوقاف و پرداخت آن از خزانه دولت را صادر کرد. ۳۸ به دستور ایلخان قافله های حج تجهیز شد. ۳۹ خواجه شمس الدین و دیگر بزرگان ایرانی جهت احیای ایرانییت و از بین رفتن فرهنگ مغولی، طبق سنت ایرانی به احمد تکودار لقب سلطان دادند و همچنین از وی خواستند که طی حکمی به جای «یرلیغ» و «ایلچی» که لغاتی مغولی بودند «فرمان» و «رسول» گفته شود. ۴۰ به علاوه شمس الدین و عبدالرحمن رافعی، سلطان احمد را واداشتند که با ممالیک مصر رابطه دوستی برقرار کند ۴۱ تا خصومت و دشمنی های بین دو ملت مسلمان تبدیل به صلح و صفا شود چرا که این جنگ ها فشار زیادی را بر مردم و رعیت آورده بود.

اما خاندان جوینی همانند دیگر دیوانیان در این دوره در معرض تحریکات و دسیسه ها و توطئه های رقبای دیوانی و یا امرا و خاندانگان قرار می گرفتند ۴۲ و عاقبت هم قربانی همین توطئه ها شدند. خواجه شمس الدین و عظاملک جوینی چندین بار در معرض تهمت اختلاس و یا مکاتبه با ممالیک مصر قرار گرفتند. در اکثر مواقع هم آن ها یا به خاتونان از جمله «اولجای خاتون» پناه می بردند و یا با مقدار مالی که امرا طمع داشتند، خود را از آن ورطه نجات می دادند. ۴۳ یکی از این رقبای مجدالملک یزدی بود که نزد اباقاخان سعایت جوینی ها را می کرد. علاءالدین به خاطر این تهمت به زنجیر بسته شد و او را به انواع شکنجه ها عذاب دادند و سرانجام هم تمام دارایی خود را از دست داد. ۴۴ شمس الدین نیز علاوه بر تهمت اختلاس و رابطه با ممالیک، به تهمت زهر دادن اباقاخان متهم شد. ۴۵ سرانجام هم خواجه شمس الدین و خاندان او قربانی این توطئه شدند. او را در اهر تبریز به قتل رساندند. ابن عبری در حق وی گفته است «این بود آخر کار مردی بزرگ، حکیم و با هیبت که حکومت تماما در ید قدرت او قرار داشت و کلیه کشور با اشاره انگشت او می چرخید. او دارای خرد و آگاهی بود و کاملا

امیر نوروز، صدرالدین را عزل و وزارت را به جمال الدین دستگردانی داد. ۶۸ با کشته شدن جمال الدین وزارت به خواجه صدر الدین داده شد. با کشته شدن امیر نوروز در سال ۶۹۶ ه. ق کار صدرالدین بالا گرفت و غازان خان به وی آل تمغا داد. ۶۹ وی به سر و سامان دادن و منظم کردن امور مربوط به وزارت و دیوان پرداخت چون در این مدت بر مملکت، بی نظمی و هرج و مرج حکمفرما شده بود. ۷۰ وی با ترتیب دادن یام ها، راه ها را ایمن کرد. چون اکثر شهرهای عراق عجم به واسطه مالیات قویچور خراب شده بود، وی مالیات قویچور را از شهرها برداشت و به جای آن تمغا مقرر کرد. ۷۱ به این ترتیب جهت بهبود اوضاع مملکت، بخصوص رعیت تلاش کرد. اما در این میان تلاش هایی نیز در جهت از بین بردن خواجه صدرالدین صورت می گرفت. دشمنان وی از بین امرای مغولی و دیوانیان ایرانی بود. سرانجام وی نیز به سرنوشت صاحب دیوانان پیش از خود دچار شد و او را به تصرف در اموال دیوان متهم کردند. ۷۲ او در رجب سال ۶۹۷ ه. ق به دست امیر قتلغ شاه کشته شد و با کشته شدن وی، برادرش قطب جهان نیز به قتل رسید. ۷۳

سعدالدین ساوجی

سعدالدین از دیگر دیوانیانی بود که در عهد ایلخانان توانست نقش موثری داشته باشد. هر چند در منابع به نقش خواجه سعد الدین در اسلام پذیری غازان خان اشاره ای نشده است اما در جامع التواریخ آمده است که غازان خان در هنگام ولیعهدی اش در خراسان، وی را جهت تگار لشکر و ضبط احوال خراسان و مازندران و قومس و ری به عنوان صاحب دیوان تعیین کرده بود. ۷۴ و این مطلب نشان دهنده ارتباط خواجه سعدالدین با غازان پیش از مسلمانی وی است. بنابراین احتمالاً وی در فراهم آوردن زمینه، جهت مسلمانی غازان نقش داشته است. بعد از اینکه شاهزاده غازان به ایلخانی رسید، خواجه سعدالدین در سال ۶۹۷ ه. ق به منصب صاحب دیوانی رسید. ۷۵ چرا که به گفته خواجه رشید «سوابق حقوق هواداری، به لواحق انواع وفاداری موکد گردانیده بود». ۷۶ ضبط اموال دیوان و تنظیم مصالح مملکت نیز به رشیدالدین واگذار شد. ۷۷ در سال ۷۰۰ ه. ق بعد از مراجعت غازان خان از سفر شام، ایلخان به وی تمغای آل داد. ۷۸ بنابراین خواجه سعدالدین وزیر و صاحب آل تمغا بوده و خواجه رشیدالدین مقام صاحب دیوانی و نایب سلطنت داشته است. ۷۹

ایلخان (بایدو) با دلایل کافی جواب داد. ۵۶ طبق منابع صدرالدین به خاطر اینکه نیابت حکومت روم را شایسته خود نمی دانست و همچنین جهت انتقام از جمال الدین ۵۸ و یا شاید به این دلیل که بایدو «ترتیب نصارا می کرد»، ۵۹ و کار مسلمانان از رونق افتاده بود، تصمیم گرفت که به خاندان غازان که مدعی تاج و تخت بود، بپیوندد. وی در این راه، امیر طغاجار را نیز به مخالفت با بایدو تحریک کرد. ۶۰ چرا که صدرالدین «بر مزاج امیر طغاجار تصرف تمام داشت» ۶۱ وی همچنین در این راه از نفوذ «بولغان خاتون» در دربار کمک گرفت. ۶۲ وی از بولغان خاتون که در اردوی بایدو بود و غازان او را طلب می کرد، خواست که به بهانه رسالت، از طریق شیخ محمود، اظهار ایللی وی را پنهانی به غازان اطلاع دهد. امرایی نیز چون امیر طغاجار و چوپان و «قورمشی» و «بوغدای ایداجی» نیز از طریق شیخ محمود، پیام هایی جهت ایللی خود نزد خاندان غازان فرستادند. ۶۳

صدرالدین که عازم محل مأموریت خود بود، با خیل و حشم خود از طریق گیلان به طرف خراسان رفت و در حدود سبزوار به شاهزاده غازان پیوست و او را جهت حمله به بایدو خان تشویق کرد. وی به شاهزاده اطمینان داد با توجه به نفوذی که بر امیر طغاجار دارد، او نیز بالشکر خود به یاری شاهزاده می آید. ۶۴ وی همچنین گفت می تواند امیر نوروز را با لشکر از راه گیلان بر سر بایدو ببرد. ۶۵ مشروط به آنکه اگر شاهزاده بر دشمن پیروز شد «در تقویت دین اسلام بکوشد». ۶۶ به این ترتیب خود نه تنها در عهد گیخاتو در جهت تقویت دین اسلام و پشتیبانی و حمایت از ایرانیان تلاش کرده بود، بلکه سعی داشت، به تقویت موضع مسلمانان که در عهد بایدو دوباره تضعیف شده بود، بپردازد. وی همچنین از شاهزاده غازان قول گرفت که «املاک طایفه ای را که به یاسا رسیده اند بر اولاد ایشان ارزانی دارد» ۶۷ و این نیز تلاشی بود در جهت حفظ اموال و املاک ایرانیانی که به یاسا رسیده بودند، چون بعد از این که یک نفر دیوانی و یا بزرگی ایرانی به یاسا می رسید، تمام اموال وی مصادره می شد و حتی در اکثر اوقات خاندان وی نیز بر باد می رفت، همان گونه که در مورد خاندان جوینی این چنین شد.

به این ترتیب صدرالدین از جمله کسانی بود که در روی کار آمدن غازان و تقویت موقعیت مسلمانان نقش داشت. اما بعد از گذشت مدتی از روی کار آمدن غازان،

تبریز نزد گیخاتو از صدرالدین بدگویی کردند که وی اموال مملکت را صرف امور خود می کند. گیخاتو نه تنها به سخنان آن ها وقعی ننهاد بلکه فرمان داد که هر کس از این پس بر ضد او سخنی گوید، طعمه شمشیر می گردد. ۵۲ به این ترتیب زمام اختیار دشمنان نیز به وی داده شد. ایلخان همچنین دستور داد که همه امیران و شحنگان از شغل خود معزول شوند تا هر کس را که صاحب دیوان شایسته آن می داند، بگمارد و شاهزادگان و امیران حق ندارند بی اجازه ی وی به کسی مواجب یا اقطاع دهند. ۵۳ دستور روی کار آمدن امیران و شحنگانی که صدرالدین شایسته می دانست، نشان دهنده نفوذ و قدرت وی و ایرانیان است چرا که این افراد شایسته در نظر صدرالدین، همان ایرانیان مسلمان بودند. به این ترتیب در این دوره حتی قدرت نظامی نیز در دست ایرانیان قرار می گیرد.

منابع تاریخی زیادی فضایل و خصایص خاندان جوینی را ستوده و آنها را عادل و نیک سیرت معرفی کرده اند. این خانواده در دولت مغول همانند آل برمک در عصر خلفا همه اهل فضل و ادب و ارباب جود و کرم و هنر پرور و علم دوست بودند. مجالس ایشان میعادگاه علما و فضلا و شعرا و بالاخره همه نیز مانند آل برمک، یکبارگی مقتول و منکوب گشتند و خانمان ایشان از بیخ برافکنده شد

در زمان گیخاتو به علت اوضاع بد مالی، چاو یا اسکناس کاغذی چاپ شد. صدرالدین هر چند در انتشار چاو توفیقی نیافت، اما به دستور وی بر روی چاو عبارت «لاله الاله و محمد رسول الله» نوشته شد. ۵۴ که این نیز نشان از تجدید نیروی اسلام بود. امرا از این راه و روش گیخاتو و وضعیت به وجود آمده، ناراضی بودند. رنه گروسه به نقل از بارتولد علت سقوط گیخاتو را کوتاه شدن دست امرا از امور مهم و سپرده شدن آن ها به دست مسلمین می داند. ۵۵

با روی کار آمدن بایدو، جمال الدین دستگردانی مقام وزارت یافت و حکومت روم به امیر طغاجار و نیابت آن به صدرالدین داده شد. جمال الدین، صدرالدین را مورد بازخواست مالی قرار داد، اما صدرالدین در مقابل بدخواهان پایداری کرد و در حضور

خواجه سعدالدین در تمایلات شیعی غازان خان و اظهار دوستی وی به اهل بیت پیامبر و زیارت قبور این خاندان ۸۰ و همچنین توجه وی به سادات و ساختن دارالسیاده در شهرهای مختلف ۸۱ بی تاثیر نبوده است چرا که این اقدامات ایلخان زمانی رخ داده که سعدالدین مقام وزارت داشته و در اوج قدرت و اعتبار بوده است به گونه ای که در سال ۷۰۰ ه. ق به خاطر تلاشش در قضیه خازنده «الفرنگ»، به اعلی درجه اعتبار و اختیار رسید و به وی علم و یک هزاره لشکر اعطاء شد و او را جمع میان وزارت و امارت دست داد. ۸۲

سعدالدین دوباره در زمان الجایتو به مقام وزارت رسید و در این امر با خواجه رشید شریک شد. وی سید تاج الدین آوجی را که به گفته حمداله مستوفی «پیشوای اهل شیعه بود و در رفض غلوی عظیم داشت» ۸۳ به مقام قاضی القضاتی مملکت رساند و «اختیار کلی را به دست وی داد». ۸۴ سید تاج الدین از روحانیانی بود که در شیعه شدن الجایتو سلطان نقش داشت. ۸۵ «سید حمزه آوجی» و «سید عماد الدین سمنانی» نیز نایب خواجه سعدالدین شدند. ۸۶ حضور علمای شیعه در دربار و تدریس آن ها در مدرسه سیاره ایلخان ۸۷ نیز از مساعی خواجه سعدالدین بود.

در دربار دو جناح شیعه و سنی شکل گرفت که در یک طرف خواجه سعدالدین و نواب او و سید تاج الدین آوجی و در طرف دیگر خواجه رشید و امرای سنی مذهب قرار داشتند. دو طرف برای از میدان به در کردن طرف مقابل تلاش می کردند. خواجه سعدالدین قصد متهم کردن رشیدالدین و امرای شیعه را استفاده در اموال را داشت. ۸۸ «خواجه رشید منتزه فرصتی بود تا سعدالدین را بردارد». ۸۹ به این ترتیب بین این دو وزیر عداوت و دشمنی پدیدار شد. ۹۰ رشیدالدین مدتی خود را از کارها کنار کشید ۹۱ اما اطرافیان او اختلاف بین دو وزیر را دامن زدند. کاشانی علت عداوت بین آن دو را توجه خواجه رشید به تاج الدین علیشاه می داند چون تاج الدین مورد توجه ایلخان بود، ولی خواجه سعدالدین با دیده حقارت به تاج الدین علیشاه می نگریست. خواجه سعدالدین حتی در حضور پادشاه رعایت احترام خواجه رشید را نمی کرد. ۹۲ اما این عداوت و دشمنی جدای از رقابت سیاسی، در اثر اختلاف مذهبی بین آن دو بود. خواجه سعدالدین نیروی جناح شیعی دربار را افزایش داده بود به طوری که تمام کارگزاران دیوان، شیعی مذهب بودند.

خواجه و اصحاب دیوان سوگند خورده بودند که «بیگانه ای را در دیوان راه ندهند» ۹۳ که منظور آنان از بیگانه، غیر شیعی بود. از این روی برای از میدان به در کردن خواجه سعدالدین که نیروی شیعیان را افزایش داده بود و تمام کارها را به آنان سپرده بود، تهمت اختلاس زدند و تمام کارگزاران و نواب او را نیز به همین جرم محکوم کردند. ۹۴ خواجه سعدالدین در سال ۷۱۱ ه. ق محاکمه و به فرمان ایلخان به قتل رسید ۹۵ اموال او را مصادره کردند. این بود عاقبت مردی که به گواهی منابع مردی درست اندیشه، خردمند، عادل، کارساز، دانش دوست و پرهیزگار بود. ۹۶ در همان سال نیز سید تاج الدین آوجی و دو پسرش و جمعی دیگر را به سبب همکاری با خواجه سعدالدین به یاسا رسانیدند ۹۷ و سید حمزه آوجی و سید عمادالدین سمنانی را میل کشیدند. ۹۸ به این ترتیب شیعیان در دربار و دیوان را قلع و قمع کردند. ۹۹

منابع:

- ۳۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۷۷۰.
 ۳۵- همان، ص ۷۷۶.
 ۳۶- آیتی، همان، ص ۶۲.
 ۳۷- همان، همانجا.
 ۳۸- شبانکاره ای، همان، ص ۲۶۴.
 ۳۹- وصاف، همان، ص ۱۱۰؛ میرخواند، همان، ص ۹۲۱؛ خواندمیر، همان، ص ۱۱۹؛ اشپولر، همان، ص ۲۲۲.
 ۴۰- ابن عبری، همان، ص ۳۸۳؛ خواندمیر، همان، ص ۱۱۹.
 ۴۱- وصاف، همان، ص ۱۱۰.
 ۴۲- بناکتی، همان، ص ۴۳۸.
 ۴۳- ابن فوطی، همان، ص ۲۴۷؛ فصیحی، همان، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بناکتی، همان، ص ۶-۴۳۵؛ میرخواند، همان، ص ۹۱۶.
 ۴۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۷۷۴.
 ۴۵- آیتی، همان، ص ۶۲.
 ۴۶- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۷۸۶؛ ابن عبری، همان، ص ۳۹۲؛ آیتی، همان، ص ۸۲.
 ۴۷- ابن عبری، همان، ص ۳۹۲.
 ۴۸- ابن فوطی، همان، ص ۲۵۳؛ قزوینی، همان، ص ۲۳۶.
 ۴۹- جونی، همان، ج ۱، ترجمه حال مصنف، ص ۸۰.
 ۵۰- خواندمیر، همان، ص ۱۳۶.
 ۵۱- همان، همانجا.
 ۵۲- همان، همانجا.
 ۵۳- وصاف، همان، ص ۲۶۵؛ خواندمیر، همان، ص ۱۳۷؛ بیانی، دین و دولت...، ص ۴۳۲.
 ۵۴- وصاف، همان، ص ۲۶۵.
 ۵۵- آیتی، همان، ص ۱۵۵؛ خواندمیر، همان، ص ۱۳۷؛ میرخواند، همان، ص ۹۳۱.
 ۵۶- گروه، همان، ص ۶۱۶.
 ۵۷- آیتی، همان، ص ۱۸۱.
- ۵۸- همان، همانجا.
 ۵۹- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۹.
 ۶۰- همان، ص ۹۰۶؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۴؛ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۸۱.
 ۶۲- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۹؛ رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۸۶.
 ۶۳- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۴.
 ۶۴- رشیدالدین، غازانی، ص ۸۱؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۴.
 ۶۵- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۰۹.
 ۶۶- آیتی، همان، ص ۱۸۲.
 ۶۷- همان، همانجا.
 ۶۸- همان، همانجا.
 ۶۹- وصاف، همان، ص ۳۲۷؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۲۷.
 ۷۰- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۳۳.
 ۷۱- مستوفی، همان، ص ۶۰۳.
 ۷۲- همان، همانجا.
 ۷۳- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۳۴؛ آیتی، همان، ص ۱۹۲؛ خواندمیر، همان، ص ۱۴۸.
 ۷۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۳۴؛ ابن فوطی، همان، ص ۲۹۸؛ خواندمیر، همان، ص ۱۴۸.
 ۷۵- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۸۷۰.
 ۷۶- آیتی، همان، ص ۱۹۳.
 ۷۷- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۳۶.
 ۷۸- وصاف، همان، ص ۳۴۷.
 ۷۹- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۴۵؛ بناکتی، همان، ص ۴۶۳.
 ۸۰- رجب زاده، همان، ص ۴۱.
 ۸۱- کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۹۴؛ خواندمیر، همان، ص ۱۵۹.
 ۸۲- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۸۴؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۹۳.
 ۸۳- خواندمیر، همان، ص ۱۵۷؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۹۵۹.
 ۸۴- مستوفی، همان، ص ۶۰۸.
 ۸۵- میرخواند، همان، ص ۹۵۱.
 ۸۶- تاریخ اولجایتو، ص ۹۹؛ مستوفی، همان، ص ۶۰۸.
 ۸۷- فصیحی، همان، ج ۲، ص ۱۹.
 ۸۸- کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۰۸.
 ۸۹- میرخواند، همان، ص ۹۵۰.
 ۹۰- شبانکاره ای، همان، ص ۲۷۰.
 ۹۱- حافظ ابرو، همان، ص ۹۵؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۲۳.
 ۹۲- حافظ ابرو، همان، ص ۹۸.
 ۹۳- کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۲۳.
 ۹۴- شبانکاره ای، همان، ص ۲۷۰.
 ۹۵- حافظ ابرو، همان، ص ۹۸؛ میرخواند، همان، ص ۹۵۰؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۲۴.
 ۹۶- مستوفی، همان، ص ۶۰۸؛ آیتی، همان، ص ۲۷۸؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۲۷.
 ۹۷- کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۲۸؛ آیتی، همان، ص ۱۹۳.
 ۹۸- مستوفی، همان، ص ۶۰۸.
 ۹۹- فصیحی، همان، ج ۳، ص ۱۹.